

راست‌گرایان **جمهوریت** را به هیچ می‌انگارند؛ برخی قرائت‌ها از **امارت اسلامی**، برخی بر **خلافت اسلامی** و مابقی بر **حکومت اسلامی** تاکید می‌کنند.

میرحسین موسوی در مرکز جنبش سبز قرار گرفته؛



سعید حجاریان، در جدیدترین یادداشت خود که در پایگاه خبری «مشق نو» منتشر شده است به روند تاریخی «خط امام، اصلاحات و جنبش سبز» پرداخته است.

به گزارش اسپادانا خبر، او در آغاز این یادداشت نوشته: «پس از برگزاری انتخابات ریاست‌جمهوری دوره دهم و برپایی اعتراضات مردمی در واکنش به نتیجه انتخابات، جناحی دیگر به جناح‌بندی تغییرخواهان افزوده شد. تا پیش از آن، کنشگران و صاحب‌نظران تغییرخواه به چپ‌های خط‌امامی و اصلاح‌طلبان تقسیم می‌شدند و از آن پس، «سبز»ها نیز به عنوان سومین جریان ظهور کردند. اکنون با گذشت یک دهه، این 3 جریان نه تنها تلفیق و تجمع نشده‌اند بلکه میان آنها مرزبندی صورت گرفته است؛ چپ‌های خط امامی در گذشته متوقف مانده‌اند، اصلاح‌طلبان گذشته را به دیده انتقادی می‌نگرند اما تحرک کافی از خود نشان نمی‌دهند و حامیان جنبش سبز تا حد زیادی آموزه‌های قدما را نفی می‌کنند.»

او در بخش بعدی به تبار خط‌امامی‌ها پرداخت و نوشت: «کنشگران سیاسی در ابتدای انقلاب، فارغ از عمق تئوریک و آگاهی از مکاتب اندیشه‌ای جملگی به صفت «برابری‌خواهی» متصف می‌شدند و طبیعتاً خط امامی‌ها نیز در فهرست برابری‌خواهان قرار می‌گرفتند. وجه دیگر برابری‌خواهی را در نحوه چینش نیروها در سازمان‌ها مشاهده می‌کنیم؛ چنانکه می‌بینیم تمرکز چپ‌ها بر جهاد سازندگی، آموزش و پرورش و حوزه بهداشت بود که خود موید ایده‌هایی چون «سازندگی» و «آموزش رایگان» و «بهداشت ارزان» است و هر سه، در طول ایده برابری‌خواهی تعریف می‌شوند.»

حجاریان در ادامه این یادداشت می‌نویسد: «همگرایی نسبی میان جناح‌ها بر سر «برابری‌خواهی» در مقوله «آزادی‌خواهی» به گسست انجامید و میان چپ و راست مرزبندی صورت گرفت؛ چپ‌های برابری‌خواه و طرفدار آزادی و راست‌های برابری‌خواه و مخالف آزادی. البته شایان ذکر است افرادی به جناح چپ انتساب داشتند و با تدریج، به سهم خود وجهه این جریان را خراب کردند اما مخالفان آزادی در اردوگاه راست بی‌شمار بوده‌اند. در نمونه‌ای ملموس می‌توان برون‌داد دیدگاه چپ‌های واقعی را در اعلامیه 10 ماده‌ای دادستانی و راست‌های واقعی را در شعبه هفتم دادرسی اوین مشاهده و ارزیابی کرد.»

او با تاکید بر اینکه «وجه دیگر جناح چپ را باید در سوابق امنیتی‌شان جست‌وجو کرد» نوشت: «پس از تقسیم کار صورت گرفته میان نیروهای اطلاعاتی، امور ضدجاسوسی و حراست سازمان‌ها سهم چپ‌ها و امنیت داخلی به سپاه و دادستانی - که محل تجمع جناح راست بود- واگذار شد.»

او ادامه داد: «از جمله موارد موجود در کارنامه جناح چپ ماجرای تسخیر سفارت امریکا است. آن رخداد بر اساس تحلیلی مبنی بر بازگشت کودتاگونه شاه و شاید به دلیل تاثیر پذیرفتن «چپ اسلامی» از «چپ روسی» و غلبه اندیشه‌های ضدامریکایی و البته در پی مشارکت دانشجویان هر دو جناح موجود پدید آمد. هر چند باید اذعان کرد چپ‌ها سرآمدان ماجرای سفارت بودند.»

او در ادامه به «گذار از چپ خط امامی به اصلاح‌طلبی» پرداخته و نوشت: «پدیده دوم خرداد و دوم‌خردادی‌ها را طبیعتاً

نمی‌توان بی‌ارتباط با چپ خط امامی تعریف و تحلیل کرد. پس از برآمدن دولت اصلاحات، آموزه‌ها و شعارهای آن جریان چندساله، روزآمد و تدقیق شده و دموکراسی به عنوان محور شعارها انتخاب شد. این چرخش از تحلیل‌های اپوزیسیون به دور نماد چنانکه مشاهده می‌کنیم در نخستین واکنش‌ها از سوی آنها گفته شد، دوم خرداد 20 سال به عمر جمهوری اسلامی افزود. به تدریج با تحکیم آموزه‌های جدید از هویتی به نام «اصلاح‌طلبی» سخن به میان آمد؛ موجودیتی که ریشه در چپ خط امامی داشت اما تماماً همچون او نمی‌اندیشید. (متون و گفتارهای تولید شده ذیل پروژه توسعه سیاسی موبد این تغییر است.) از این مقطع به دلیل بازاندیشی‌های صورت گرفته و کمرنگ شدن عنوان چپ و به‌ویژه صفت خط امامی، پروژه ساخت «چپ دست‌آموز» و بعدتر «اصلاح‌طلب دست‌آموز» در دستور کار قرار گرفت؛ زیرا سازندگان این دو پروژه معتقد بودند نظام به هر قیمت به چپ و اصلاح‌طلب نیاز دارد؛ نیرویی که به‌لحاظ سیاسی باید آزادی‌خواهی و دموکراسی را تعلیق کند و به لحاظ اقتصادی رانت‌خوار و به لحاظ سیاست و فرهنگی به کلی همراه و در سیاست خارجی ضدامریکا باشد. هر چند این پروژه شکست خورد اما هنوز عده‌ای سودای احیای آن را در سر می‌پروراند.»

حجاریان در ادامه به تولد جنبش سبز اشاره کرد و نوشت: «جنبش سبز در حوزه سیاست هویت خود را در نقطه اوج آزادی‌خواهی و دموکراسی تعریف کرد. در حوزه اقتصاد، همچنان پروژه برابری‌خواهی را پیش گرفت و در سیاست خارجی از بهنگام شدن مناسبات ایران و جهان سخن گفت. اما وجه تمایز جنبش سبز و دو جریان پیشین را باید در خصلت توده‌ای آن جست. چنانکه می‌دانیم پروژه مشروطه‌خواهی اصلاحات تا حد زیادی نخبه‌گرایانه محسوب می‌شد اما جنبش سبز در چرخشی عمیق، به سمت جامعه و مردم گروید و «فشار از پایین» را به عنوان بال بسته پروژه اصلاحات گشود اما، همچون اصلاحات به دلیل خصایص ساخت قدرت، قادر به «چانه‌زنی» نشد. از این منظر، لازم به تأکید است که جنبش سبز را باید نسخه جهش‌یافته اصلاح‌طلبی و برآمده از همبستگی حامیان ایده اصلاحات دانست. هر چند برخی این همبستگی و پیوستگی را نقطه پایانی بر اصلاحات می‌خوانند و با الصاق صفات الهیاتی و رهایی‌بخشی از «خلق از عدم» سخن می‌گویند!»

او در مورد میرحسین موسوی در این تقسیم‌بندی گفت: «به گمان نگارنده، سه سطح مزبور (خط امامی‌ها، اصلاح‌طلب‌ها و جنبش سبزی‌ها) مراحل تکامل ایده انقلاب هستند یا به عبارتی دیگر تز و آنتی‌تز و سنتز به شمار می‌آیند. در این زمینه اگر مهندس میرحسین موسوی را مبنای این تحلیل قرار دهیم، می‌توانیم بگوییم با چهره‌ای انقلابی مواجه هستیم که خط امام را نمایندگی می‌کند، همراه اصلاح‌طلبی است و نهایتاً در مرکز جنبش سبز قرار گرفته است.»

بخش پایانی این یادداشت به «اصلاحات: لفظ واحد، دلالت‌های متفاوت» اختصاص دارد. در این بخش حجاریان نوشته است «در واقع همه نیروهای سیاسی در ایران اصلاح‌طلب هستند» و توضیح داده «راست‌گرایان در معادلات اصلاحی خود، جمهوریت را به هیچ می‌انگارند؛ در برخی قرائت‌ها از امارت اسلامی سخن می‌گویند، در بعضی گرایش‌ها بر خلافت اسلامی تأکید می‌کنند و مابقی حول حکومت اسلامی طرح بحث می‌کنند.»

او ادامه داد: «چنانکه پیش‌تر اشاره شد، تغییرخواهان در فاز نخست از «برابری» سخن گفتند، سپس بر «دموکراسی» تأکید کردند. ولی در مرحله آخر، ضمن حفظ همگی مولفه‌ها، «حق رای» را برجسته کردند و شعار «رای من کو» سر دادند. این شعار، مستقیماً بر «حق شهروندی» دلالت داشت؛ کسانی که قصد داشتند بگویند ما شهروند هستیم و حق داریم در فرآیند تصمیم‌گیری سیاسی مشارکت داشته باشیم.»

برجسب ها: [میرحسین موسوی](#) [1]

[جنبش سبز](#) [2]

[اصلاحات](#) [3]